

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهزاد مالکی
۲۳ سپتمبر ۲۰۲۱

چرا نقد هواداران حزب توده و حزب چپ از گذشته خود و بدیل شان برای آینده غیر قابل اعتماد است

جمعی از هواداران توده‌ئی و فدائیان اکثریتی داخل کشور با اعلامیه‌هائی مدعی شده‌اند که به «گذشته‌نچندان روشن» حزب توده و سازمان فدائیان اکثریتی به اصطلاح انتقاد دارند و از نیروهای چپ اپوزیسیون جمهوری اسلامی می‌خواهند که خطی بر روی این اشتباهات که به زعم آنان متعلق به همه زندگان است کشیده و جبهه‌ای از نیروهای چپ و مترقی و دموکرات تا اصلاح طلبان نادم را برای مبارزه با «دیکتاتوری ولایتی» تشکیل دهند. ما به این دلیل از به اصطلاح انتقاد این جمع سخن می‌گوئیم زیرا انتقاد اینان نه ریشه‌ئی بلکه باسمة‌ئی و روکارئی بیش نیست. راستی آزمائی این «انتقادهای» با توجه به تناقضات متعدد بیانیۀ مشترک این هواداران، موضوع را روشن خواهد کرد.

انقلاب بهمن [دلو]، عبور از یک ارتجاع به ارتجاعی دیگر

بیانیۀ مشترک در ابتداء به نقد سیاستهای خط حزب توده در انقلاب بهمن ۵۷ می‌پردازد. بیانیۀ با اذعان به این که علی‌رغم شرکت افشار و طبقات و گروه‌های سیاسی مختلف این نیروهای مذهبی بودند که شکل نهائی این انقلاب را رقم زدند به این نتیجۀ می‌رسد که: «انقلاب بهمن نشان داد که جبهۀ متحد در صورت مبارزۀ مشترک می‌تواند از سد استبداد عبور کند و مقاومت ارتجاع داخلی و امپریالیسم را در هم شکند.» این مصادره ایست دروغین به مطلوب، زیرا بُرد «جبهۀ متحد» ی که این هواداران از آن سخن می‌گویند، جبهۀ متحدی که ناآگاهانه، خود به خودی، نانوشته، همه با هم و بحث پس از مرگ شاه بود، هرگز تا بعد از ۲۲ بهمن دوام و ادامه نداشت و به هیچ وجه با واقعیات ظاهر شدۀ این «انقلاب» نمی‌خواند. انقلاب بهمن و «جبهۀ متحدی» که آن را رقم زد، نه به طور واقعی پایه‌های نفوذ امپریالیسم را از بین برد و نه قدرت ارتجاع داخلی را نابود کرد. به عکس با انتقال قدرت به ارتجاعی هارتر و عقب مانده‌تر موانع بسیار جدی‌تری را در مقابل رشد و ترقی جامعه بر پا کرد. این انقلاب نشان داد که فقط مبارزۀ مشترک همه با همی نمی‌تواند دشمنان تاریخی و طبقاتی تودۀ مردم را از بین ببرد، بلکه برنامه و اهداف روشن و نیروهای رهبری‌کنندۀ انقلاب برای یک پیروزی واقعی بر ارتجاع و امپریالیسم تعیین‌کننده‌اند و از مبارزۀ مشترک تفکیک‌ناپذیرند. جبهۀ خلق علیه دیکتاتوری بدون تعیین حد و مرز و توازن قوای نیروهای شرکت‌کننده در آن و مضمون سیاسی – طبقاتی آن همان خط مشترکی است که طرفداران جزئی و توده‌ئی‌ها را نه بعد از انقلاب بلکه از سال ۵۴ به بعد به هم وصل

کرده و تا به امروز ادامه دارد (به مضمون این ستراتیژی در سطور بعدی بر خواهیم گشت). بیانیه در ادامه ظاهراً به طرح ستراتیژی حزب توده می پردازد. اما در نیمه راه توقف می کند:

«حزب توده ایران در آن دوران، ضمن رد تئوری های چپ روانه چریک شهری و رد تئوری بقاء و ضرورت مبارزه مسلحانه و ضمن نادرست شمردن نظریه ای که ایران در آستانه انقلاب سوسیالیستی قرار دارد ضمن بحرانی دانستن اوضاع ایران به این نتیجه رسید که تحولات و رفورم های نیم شاه نه تنها نتوانسته است مشکلات و معضلات جامعه ما را حل کند بلکه در میان توده های مردم نسبت به وضعیت موجود در عرصه های مختلف نارضایتی وسیع و عمیقی را برانگیخته است. اما متأسفانه بخش عمده حرکات سرکوبگرانه دستگاه های امنیتی – پولیسی رژیم شاه متوجه نیروهای چپ در جامعه ما بود. یورش های متعدد به نیروها، محافل و روشنفکران چپ در طول بیست و پنج سال حکومت شاه، پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، لطامات جدی به حضور و آمادگی نیروهای چپ در جامعه و در آستانه انقلاب وارد آورد. در کنار این حقیقت، فعالیت نسبتاً آزاد نیروهای مذهبی، همگی شرایط مساعدی را برای فعالیت نیروهای مذهبی گوناگون ایجاد کرده و همچنین اجازه می داد تا این نیروها در آسایش بیشتری بتوانند سازماندهی لازم را برای خود ایجاد کنند.»

این بیانیه نمی گوید که حزب توده غیر از رد مشی چریکی و تز سوسیالیستی بودن انقلاب چه تاکتیک و ستراتیژی را علی رغم ضعف نیروهای چپ ارائه داده است. ستراتیژی حزب توده در اینجا مثل بسیاری از «احزاب برادر» بعد از نالمدی از سمت گیری رژیم شاه به بلوک شرق، ایجاد و یافتن شکافی در بالا و یا متحدانی در میان افشار میانی برای تشکیل «جبهه ضد امپریالیستی» بود، با این امید که این جبهه را به سمت بلوک شرق کشانده و میانبر راه رشد غیر سرمایه داری خودشان را عملی کنند. جالب است که این تئوری نه در ایران بلکه در افغانستان توسط حزب برادر دموکراتیک خلق با استفاده از حربه نفوذ و کودتا عملی شد و نتایج اسف باری به وجود آورد که هنوز هم ادامه دارد. ترس امریکائی ها از این ستراتیژی، یکی از علت هایی بود که آنها را به سازش با خمینی کشاند با این امید که کمربند سبز خویش را دور شوروی محکم کرده و از افتادن ایران به دامن شوروی جلوگیری کنند. در آستانه انقلاب بهمن، چپ به واسطه دو گرایش اپورتونیستی فلج شده بود. مشی چریکی و مبارزه مسلحانه جدا از توده، بخش اعظم روشنفکران چپ را از توجه به ضرورت سازماندهی کارگران و زحمتکشان منحرف کرده بود و بخش مهمی از آنها را درگیر جنگی نابرابر با رژیم شاه ساخته بود، به نحوی که در آستانه برآمد جنبش توده ای از سازمان فدائی قدرت چندانی باقی نمانده بود و مارکسیست های برآمده از سازمان مجاهدین هم فرصتی برای شرکت سازمان یافته در انقلاب نیافتند. ضمناً این آخری ها نیز درک نظری لازم و توان عملی و تجربی کافی برای این امر مهم و حیاتی نداشتند و در میان خود آنان نیز اختلاف های نظری و سیاسی کمابیش مهمی وجود داشت. اپورتونیسم راست که عمدتاً در حزب توده لانه کرده بود، گرفتار در چنبره تئوری اپورتونیستی «دوران»، مبارزه با دیکتاتوری شاه، این سمبل وابستگی به امریکا را عمده کرده و مبارزه با امپریالیسم و به ویژه امریکا را تضاد اصلی انقلاب ایران قلمداد می کرد، از این رو تنها نیروئی بود که از قبل از انقلاب ستراتیژی وحدت با ارتجاع ضد سلطنتی با داعیه های ضد امپریالیستی را در برنامه خود ذخیره کرده بود با این امید که خمینی و دارودسته ارتجاعی اش به دایره جهانی طرفداران شوروی و راه رشد غیر سرمایه داری آن کشانده شوند. در همان حال نباید از سازشکاری احزاب و جریان های ملی و ملی مذهبی (نهضت آزادی، بخش عمده جبهه ملی، حزب ملت ایران، جاما و غیره) و رهبران آنها و پیروی برده وار آنها از خمینی و روحانیت طرفدار او، و نیز حمایت مجاهدین خلق طی حدود دو سال از رژیم، نیز چشم پوشید. بیانیه در اینجا به مبالغه ای دست می زند و می نویسد:

«سازمان چریک های فدائی خلق ایران و حزب توده ایران به همراه دیگر احزاب و سازمان های چپ، ملی و مذهبی، همگام با میلیون ها ایرانی آزاده و ستمدیده به استقبال انقلاب بهمن رفته و فعالانه در آن شرکت کردند.» شرکت سازمان یافته و متشکل چپ به ویژه سازمان چریکهای فدائیان خلق و حزب توده در انقلاب بهمن افسانه ای بیش نیست. تظاهرات خیابانی به ویژه بعد از بهمن ماه ۱۳۵۶ عمدتاً با ابتکارات توده ئی و تشکل های خودجوش و یا به دعوت روحانیان نزدیک به خمینی انجام می یافت و با شروع اعتصابات کارگری و کارمندی ما با ابتکارات هسته های فعالان و کارگران و کارمندان چپ و بغضاً طرفدار گروه ها و محافل چپ روبه رو هستیم. چپ به طور کلی موفق نشد بدون برنامه و ستراتیژی، داشتن تاکتیک های انقلابی و با شرکت محدود و پراکنده خود در هنگامه انقلاب، در انقلاب بهمن و در مسیر رویدادهایش به سمت اسلامی شدنش اثر بگذارد. شرکت پراکنده چند هسته مسلحانه فدائیان و گروه های دیگر چپ در قیام ۲۲ بهمن نمونه هائی است استثنائی که حکم بالا را نفی نمی کند.

انقلاب سیاسی و گذر به انقلاب اجتماعی

برای این هواداران توده ئی و اکثریتی، انقلاب بهمن یک پیروزی بود که توانست قدرت ارتجاع و امپریالیسم را درهم بکوبد و پیروزی انقلاب سیاسی را به ثمر رساند:

«انقلاب با درهم کوبیدن رژیم شاهنشاهی مرحله سیاسی خود را با موفقیت پشت سر گذاشت و به مرحله گذار یعنی نبرد بر سر تعیین نظام اجتماعی و سمگیری اجتماعی – اقتصادی گام نهاد.»

مرحله موفقیت آمیز سیاسی انقلاب بهمن و یا هر انقلابی چه می تواند باشد؟ ظاهراً برای این نسل از توده ئی ها چون پیشینیانشان، سقوط رژیم شاهنشاهی بدون تبیین چگونگی آن و بدون تعیین ماهیت نیروهای جایگزین آن، غایت موفقیت مرحله سیاسی انقلاب بوده است! به این دلیل برای توده ئی ها و اکثریتی ها، مرحله گذاری بر سر نبرد برای تعیین نظام اجتماعی و سمت گیری اجتماعی – اقتصادی شروع شده بود. اما از منظر منافع کارگران و زحمتکشان، یک انقلاب سیاسی، وقتی موفق است که قدرت سیاسی حاکم و ماشین دولتی آن را درهم بشکند و یک قدرت سیاسی مردمی را جایگزین آن نماید و تنها در صورتی که رهبری این قدرت جدید در دست کارگران و زحمتکشان قرار داشته باشد، می توان از گذار و تغییر نظام سخن گفت:

«در جامعه ایران با دو تضاد بزرگ روبروئیم که آزادی طبقه کارگر و توده های زحمتکش در گرو حل انقلابی آنهاست: یکی تضاد کار و سرمایه است که ناشی از ساختار اقتصادی – اجتماعی جامعه سرمایه داری ایران است و دیگری تضاد بین روبنای سیاسی و حقوقی حاکم و کل تکامل اقتصادی و اجتماعی است که به صورت تضاد بین دولت دینی مستبد و ارتجاعی با اکثریت ۹۵ درصدی یا بیشتر مردم نمودار می شود. طبقه کارگر ایران همچون بزرگترین طبقه اجتماعی، همچون بزرگترین مولد ثروت کشور، همچون طبقه ای که بیش از همه زحمتکشان استثمار می شود، همچون طبقه ای که هیچ منفعتی در استثمار، وجود طبقات و امتیازات طبقاتی یا گروهی ندارد، طبقه ای که منافع حیاتی اش در تقابل آشتی ناپذیر هم با ارتجاع سرمایه داری و هم ارتجاع پیشاسرمایه داری و هرگونه تاریک اندیشی و تعبد است، طبقه ای که منافع حیاتی اش با دموکراسی سیاسی و اجتماعی گره خورده است، آری طبقه کارگر ایران یک طرف اصلی، هم در تضاد بین کار و سرمایه و هم در تضاد بین کل روبنای سیاسی و حقوقی حاکم با اکثریت قاطع مردم است. انقلاب اجتماعی بدون انقلاب سیاسی ممکن نیست و انقلاب سیاسی تنها از راه تداوم انقلاب و تکاملش به انقلاب اجتماعی کامل می شود و پیروز می گردد.» (آزرخش، طبقات جامعه سرمایه داری و ویژگی های ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران، سهراب شباهنگ شهریور [سنبله] و مهر [میزان] ۱۳۹۳)

این گزاره نه تنها امروز بلکه در آستانه انقلاب بهمن و سقوط رژیم شاه نیز صحت داشته است.

این بیانیه سپس به شرایط قبضه کردن قدرت توسط خمینی می پردازد و ادعا می کند:

«خمینی و همراهان او به خدعه درک می کردند که طرح شعارهای "ضد امپریالیستی" از سوی آنان و حمایت وسیع توده ها از این شعارها، از یک سو ابزار مناسبی برای منزوی کردن جناح بورژوازی لیبرال حاکمیت و از سوی دیگر سلاح مؤثری برای مقابله با نفوذ روز افزون شعارهای نیروهای چپ، به خصوص سازمان چریک های فدائی خلق و حزب توده ایران در این زمینه است.»

بیانیه مشترک هواداران توده ئی ها و ... یادشان رفته که این خمینی نبود که به دنبال شعارهای توده ئی ها و فدائیان می دوید بلکه اینها بودند که با حلوا حلوا کردن خط امام و بزرگ جلوه دادن شعارهای ضد امپریالیستی امام راحلشان می خواستند در دل این رژیم راهی یافته و شاید با اتحاد با بخشی از آنها به اردوگاه سوسیالیستی شان وصل شوند. مبارزه ارتجاعی خمینی با غرب و مظاهر فرهنگی و اجتماعی آن، از دید تاریخی از دل پان اسلامیستی خارج شده بود که رؤیای ارتجاعی پیروزی امت اسلامی را علیه کفار مسیحی و یهودی در سر داشت. تظاهرات این رؤیای ارتجاعی در ایران، قند در دل توده ئی ها آب می کرد، چرا که در آن تضعیف امپریالیسم غربی و پیروزی اردوگاه شوروی را جست و جو می کردند. همین امروز هم عربده های خامنه ای و عملیات و ترورهای داعش و القاعده و ... از این قماش مبارزات ضد امپریالیستی هستند که عده زیادی را در دنیا با این توهمات خواب می کنند.

سندیکاهای کارگری در مقام رهبری انقلاب

این بیانیه آنجا که مجبور می شود به شکست انقلاب اذعان نماید بازهم دچار لغزش است و از تناقض گوئی رها نمی گردد و در این باره می گوید: «انقلاب بهمن با درهم کوبیدن رژیم شاهنشاهی، مرحله سیاسی خود را با موفقیت پشت سر گذاشت و به مرحله اجتماعی گام نهاد.»

بازهم همان پرت گوئی و اغتشاش در درک یک انقلاب سیاسی موفق و ارتباطش با انقلاب اجتماعی در اینجا مشاهده می شود. خمینی و دار و دسته اش همان ماشین دولتی را با تغییرات کوچکی به خدمت خود درآوردند که در خدمت رژیم گذشته بود و به تدریج ابزار و آلات خودشان را به آن افزودند. با این درک مغشوش، این بیانیه به شاه بیتی دیگر می رسد:

«اما طبقه کارگر ایران به دلیل نداشتن تشکلهای واقعی سندیکائی و فراگیر نتوانست سهمی را که شایسته اش بود در رهبری جنبش و قدرت سیاسی پس از انقلاب به دست آورد.»

آیا کارگران فقط سندیکا کم داشتند که بتوانند به کمک آن سکان انقلاب و قدرت سیاسی را به دست آورند؟! نویسندگان مقاله «نه به جمهوری اسلامی هم ستراتیژی هم تاکتیک! (نقدی بر سیاستهای ما در انقلاب بهمن ۵۷)» لابد وجود حزب سیاسی انقلابی طبقه کارگر را مفروض می گیرند و حزب توده را «حزب طراز نوین طبقه کارگر» تصور می کنند و طبیعتاً سازمان فدائیان خلق به ویژه بخشی از آن را که بعداً «فدائیان اکثریت» نام گرفتند بازوی مسلح آن فرض می کنند! اینان برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت این حزب و زانده هایش، همه بارها را بر دوش سندیکاهای کارگری می گذارند و تئوری جدید خود مبنی بر ضرورت وجود سندیکا برای رهبری جنبش و قدرت سیاسی را پیش می کشند:

«علاوه بر این، از خلأ سیاسی ناشی از ضعف و پراکندگی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در انقلاب، روحانیون پیرو خمینی به نفع تحکیم مواضع خود در جنبش انقلابی بهره برداری کردند. خمینی و اطرافیانش با طرح شعارها و

مانور هائی که هدف آن تحکیم موقعیت نیروهای مذهبی در مقابل نیروهای چپ، مترقی، و ملی بود، وعده مبارزه با استکبار جهانی و تحقق آزادی های دموکراتیک و عدالت اجتماعی، البته در چارچوب دیدگاه های حکومت اسلامی را دادند، و توانستند در شرایط ویژه جامعه ایران، به طور انحصاری رهبری انقلاب را قبضه کنند.»

چیزی که خمینی و طرفدارانش «قبضه کردند» رهبری انقلاب نبود، زیرا که آنان از آغاز تا انجام و از سر تا بُن ضد انقلابی بودند و هیچ انقلابی را رهبری نکردند. نقش عینی خمینی و رهبرانش و نیز احزاب ملی و ملی- مذهبی و دنباله روان آنها مانند حزب توده و بخشی از سازمان فدائیان خلق – که بعدها اکثریت نامیده شد - این بود که جنبش انقلابی مردم را منحرف کنند، نیروهای انقلابی و مترقی را سرکوب نمایند و ماشین دولتی سلطنتی و مراکز اصلی تولیدی و منابع طبیعی را تصرف کنند. خمینی و دار و دسته اش سپس احزاب ملی و ملی- مذهبی و جاده صاف کن های بی جیره و موجب مانند حزب توده و غیره را نیز سرکوب کردند و از سر راه خود برداشتند.

دگریدی انقلاب بهمن از دیدگاه این بیانیه

این موضع که انقلاب سیاسی با موفقیت تمام شده و مبارزه جاری بر سر سمت و سو دادن محتوای اقتصادی - اجتماعی آنست، توده ای ها و اکثریتی ها را به گردابی کشاند که هنوز هم از آن خارج نشده اند. اولین نمود آن را در رأی مثبت دانشان به قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی در آذر ۱۳۵۸ و ریاست جمهوری خامنه ای می بینیم. بازخوانی اعلامیه حزب توده در این باره، گویای عمق فرصت طلبی است که توده ای ها در آن قرار داشتند و مضمون مبارزه برای سمت و سو دادن محتوای انقلاب اجتماعی مورد نظر آنها را نشان می دهد. به فراز هائی نسبتاً طولانی از آن گوش دهیم:

«چرا حزب توده ایران شما مردم ایران را، علیرغم آن که ما قانون اساسی تدوین شده را انعکاس تمام خواست هایتان نمی دانیم، به دادن رأی مثبت فرا می خواند؟ زیرا اولاً در یک ارزیابی کلی، علیرغم نکات منفی یاد شده، در مورد بخش قابل توجهی از اصول عمده، قانون اساسی توانسته است به طور مثبت مسایل مطروحه را حل کند. از این قبیل است فصل امور اقتصادی و اصولی که در زمینه تحکیم استقلال اقتصادی کشور و جلوگیری از استثمار و کمک به زحمتکشان و در جهت قطع چنگال سرمایه های انحصاری امپریالیستی و سرمایه های غارتگر وابسته داخلی از رشته های مهم و حیاتی سیر می کند. یا اصول مربوط به تحکیم استقلال سیاسی و نظامی کشور یا اصل مربوط به رابطه استقلال و آزادی و این که به استناد یکی نمی توان دیگری را مخدوش ساخت. یا اصل نظام شورایی، که اگر چه آن طور که باید خلقی و صریح کاربر نیست، ولی در اساس نظام شورایی را پذیرفته و تثبیت کرده است. یا اصل مربوط به آزادی های احزاب و جمعیت ها و انجمن ها و مطبوعات و غیره. یا اصل مربوط به مسکن و بهداشت و آموزش، که در زمینه های حساسی از مسایل رفاهی و معیشتی، در جهت خواست مردم زحمتکش نوشته شده است. این ها مواد مهمی است و بر شالوده آنها و با تکیه به آنها در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، می توان در راه تحکیم دستاوردهای انقلاب و رسیدن به هدف های والای آن و پیشبرد انقلاب مبارزه کرد. ثانیاً ما شما را به دادن رأی مثبت فرا می خوانیم، زیرا مسئله عمده را حفظ و تحکیم جبهه یگانه همه نیروهای خلقی در نبرد علیه امپریالیسم، به سرکردگی امپریالیسم امریکا، و عمالش و بقایای رژیم سابق می دانیم و معتقدیم که باید اتحاد و هماهنگی بین همه نیروها، به ویژه نیروهای راستین چپ و نیروهای راستین مذهبی، که همه طرفدار خط امام خمینی، یعنی جهت گیری قاطع و بی تزلزل ضد امپریالیستی و خلقی هستند، حفظ و تحکیم شود. صف واحد همه مردم پیرامون خط امام، که هم اکنون در رویارویی

سرنوشت ساز علیه امپریالیسم امریکا قرار دارند، عمده ترین وثیقه پیروزی های آینده و مطمئن ترین اهرم پیشرفت در راه آرمان های ضد امپریالیستی و خلقی است.»

این موضع حزب توده در آن زمان بود. اما هواداران امروزی شان برای رد گم کردن این مواضع با تقلبی ساده، سال ۶۰ و ۶۱ را مبدا جرخش رژیم خمینی به سمت ارتجاع و سرکوب قرار می دهند. این بیانیه دگردیسی رژیم جمهوری اسلامی را چنین توضیح می دهد:

«هدف اصلی شان بنا کردن حکومت جدیدی براساس دیدگاههای ارتجاعی مذهبی و بنیادگرایی اسلامی، و قبضه کردن انحصاری قدرت سیاسی- اقتصادی و برپایی حکومت خلیفه گری و اجرای قوانین و شرع اسلام و گستراندن آن در جهان و به ویژه در کشورهای همسایه و منطقه بود. گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی، به مثابه اصل تأمین کننده حاکمیت انحصاری اسلام گرایان و روحانیون بر حیات سیاسی- مدنی کشور، نشانه روشن این تمایل در میان این نیروها بود. در سال های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ بود که حکومت جمهوری اسلامی بسیاری از برنامه های مترقی اجرا شده در آغاز انقلاب، از جمله ادامه اصلاحات ارضی را به دستور خمینی متوقف کرد و سرکوب نیروهای ترقی خواه دگراندیش را شدت بخشید. فاجعه ملی کشتار بیرحمانه هزاران زندانی سیاسی و اصلاح قانون اساسی بر پایه ولایت مطلق فقیه نشانگر روشن سیمای ضدانسانی حکومتی انحصارطلب، و برقراری و تحکیم دیکتاتوری عریان و خشن اسلامگرای حاکم بر سرنوشت مردم بود.»

بی شرمی این به اصطلاح هواداران کم تر از سردمداران این جریانها نیست، سالهای سیاه ۵۸ و ۵۹ برای آنها دوران ترقی خواهی و برنامه های مترقی رژیم خمینی است و فقط از سال ۶۰ و ۶۱ است که اقدامات سرکوبگرانه شروع شده است. ضد انقلاب حاکم از فردای پیروزی اش کمر به نابودی هر آنچه که دستاوردهای مبارزه مردم بود، بست. اعدامهای بدون محاکمه سران رژیم گذشته، زمینه ای شد که رژیم به کشتار مخالفان دموکرات و چپ خود در کردستان و ترکمن صحرا و خوزستان بپردازد. از همان اوایل سال ۵۸ با اعلام حجاب اجباری و بعداً بستن روزنامه ها، خمینی به آزادی های به دست آمده مردم یورش برد. پیگرد فعالان چپ و پرونده سازی برای آنها در کوران سالهای ۵۸ و ۵۹ یعنی آن زمان که توده ای ها و اکثریتی ها مجیز گوی رژیم بودند، اوج گرفت. شوراهای کارگری از همان اولین روزهای پیروزی خمینی چی ها مورد حمله و آزار حزب الهی های رژیم در کارخانه ها قرار گرفت و عناصر شناخته شده و فعال کارگری اخراج شدند. حمله به خانه کارگر توسط اوباش حزب الهی، حمله به ستادهای گروه های سیاسی در دانشگاهها و تعقیب و گاه کشتن فعالان کمونیست در شهرستانها، پی آمدهای سیاست های ضد انقلابی و سرکوبگرانه رژیم از همان سالهای اول بود و نه سالهای ۶۰ و ۶۱ آن طور که بیانیه هواداران ادعا می کند. با این ترفند سیاست حزب توده و اکثریت در سالهای اولیه قدرت یابی رژیم که همانا حمایت قاطع از جناح خمینی یعنی بخش اصلی و مهم آن، از زیر ضرب خارج می شود و خمینی وقتی بد و ارتجاعی شد که به حزب توده و اکثریت حمله کرد. تازه این هواداران، گناه را هم به گردن سایر گروه های چپ می اندازند که با تفرقه افکنی مانع وحدت نیروهای مترقی جبهه متحد خلق شدند. به این سخنان بیانیه توجه کنیم:

«سازمان چریک های فدایی خلق ایران به همراه حزب توده ایران، در سال های پس از انقلاب، تلاش همه جانبه ئی را برای اتحاد نیروهای مترقی و ایجاد جبهه متحد خلق سازماندهی کرد. عقاید ارتجاعی و انحصارگرایانه خمینی و هوادارانش از یک سو و فرقه گرایی و پیشداوری های تاریخی دیگر سازمان های داخل کشور نشان داد که، خوش بینی این دو تشکیلات در این زمینه قابل تحقق نبود. به خصوص تأکید بیش از حد حزب توده بر سیاست اتحاد با طرفداران خمینی، در برخی موارد به ایجاد تنش در روابط با احزاب و سازمان های دیگر منجر گردید»

بدین سان انتقاد هواداران، به اصل سیاست اتحاد با طرفداران خمینی و قبول رهبری خمینی نیست، بلکه پس از چهل سال تازه به این انتقاد دارند که بر این اتحاد «بیش از حد» تکیه شده بود! حزب توده و اکثریت همه جا سیاست طرد و به قول خودشان افشای نیروهای کمونیست و دموکراتی را که با رژیم خمینی مخالفت می کردند، تحت عنوان نیروهای «ضد انقلابی» و یا حتی «امریکائی»، دنبال می کردند. تا جایی که بنا بر اسناد غیر قابل انکار به هواداران خودشان در همه جا تا جبهه های جنگ ارتجاعی توصیه می کردند که به معرفی این اشخاص به مقامات انتظامی و امنیتی بپردازند. این بیانیه می گوید:

«حزب توده و سازمان فداییان، روحانیون را از لحاظ طبقاتی، طیف ناهمگونی ارزیابی می کردند و متأسفانه اعتقاد داشتند که خمینی و یارانش بخش رادیکال این طیف اند. این دو تشکیلات در ورای شعارهای شبه انقلابی خمینی و هواداران او، مبارزه اجتماعی درون جامعه را می دیدند و بر این اعتقاد بودند که می توان با رادیکالیزه کردن جو جامعه و بسیج نیرو در پائین، حاکمیت را نیز در راستای همین شعارها رادیکالیزه کرد.»

برای این هواداران، نه جمهوری اسلامی خمینی و نه رژیم سلطنتی، مضمون طبقاتی ندارند. مبارزه با شاه در مبارزه با دیکتاتوری خلاصه می شود و در مورد خمینی نیز با طیفی مختلط و بخشی رادیکال روبرو هستیم و خواهیم دید وقتی این توده ای ها امروز می خواهند رادیکال باشند مبارزه با رژیم اسلامی را در طرد «دیکتاتوری ولائی» خلاصه می کنند. گفتن اینکه خمینی و رژیم جمهوری اسلامی در برهه ای از زمان بعد از «انقلاب» دچار تغییر کیفی شده و خطای حزب توده در این بوده که در ارزیابی این زمان دچار اشتباه شده است، خطای فاحش دیگر نویسندگان این بیانیه است. آنها می نویسند:

«بطور کلی بایستی خاطر نشان ساخت که رهبری حزب توده و متعاقباً سازمان فدایی، به جنبه اتحاد با جناحی از حاکمیت و نقش آن در جبهه متحد خلق پر بهاء میداد. این ارزیابی منجر به آن گشت که آنها حساب خمینی را از دیگر عناصر ارتجاعی حاکمیت جدا کنند اما اصرار بر ادامه این سیاست بویژه پس از تغییر کیفی در ترکیب حاکمیت، بی شک خطای اساسی رهبری این دو تشکل چپ بود. در این دوره رهبری حزب توده و سازمان فدایی، موظف بودند در اصل اتحاد و انتقاد تجدید نظر جدی بعمل آورده و ضمن اتخاذ خط مشی سیاسی – سازمانی مناسب در موضع اپوزیسیون کامل قرار گیرند، که این امر انجام نگردید.»

خمینی پان اسلامبستی در سلسله روحانیت ارتجاعی، خلف شیخ فضل الله نوری و کاشانی بود و از سالهای اولیه دهه ۱۳۲۰ به حکومت اسلامی و ولایت فقیه معتقد بود. ۱۵ خرداد چهره ارتجاعی او را عیان کرد ۱۲ فروردین ۵۸ با رفراندوم «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد» ماهیت رژیم جدید را اعلام کرد. کیفیت رژیم جمهوری اسلامی با یا بدون ولایت فقیه، رقم خورده بود و تمام کسانی که آن را نمی دیدند، کوردلان سیاسی ای بودند که در منجلاب اپورتونیزم غرق شده بودند. اشتباه حزب توده و اکثریت نه از یک محاسبه غلط بلکه از یک ستراتیژی حساب شده بود. تئوری دوران و راه رشد غیر سرمایه داری در راستای منافع اردوگاه به اصطلاح سوسیالیسم روسی و در خدمت جنگ سرد بود و وقتی دیدند که با اتخاذ این سیاست، خود و هوادارانشان را به دهان افعی انداخته اند و ترفندهای شوروی هم به پایان خود نزدیک می شود، جناح به اصطلاح رادیکال را با جناح اصلاح طلب رژیم عوض کردند و این بار بدون برادر بزرگ سازش و مماشات جدیدی را با حاکمیت آغاز کردند.

هواداران نویسنده این بیانیه، با این تحلیل ناقص و انحرافی، از نیروهای چپ می خواهند که بر این گذشته خیانتبار قلم قرمز بکشند و با آنها وارد اتحاد جبهه ای شوند. اینان مبارزان راه آزادی را این گونه به خواب می فرستند که نباید این یا آن حادثه تاریخی «ملاک ما برای ایجاد جبهه ای واحد علیه رژیم باشد.» آنها می گویند:

«ما جمعی از هواداران سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب چپ ایران (فدائیان خلق) و حزب توده ایران- داخل کشور، معتقدیم اختلاف در برداشت ها، اختلاف بر سر مسایل گذشته، از جمله مواضع نیروهای گوناگون در جریان این یا آن حادثه تاریخی نباید ملاک ما برای ایجاد جبهه ای واحد بر علیه رژیم باشد.»

اما گذشته چراغ راه آینده است و با تفسیر آغشته به اپورتونیسمی که اینها از گذشته می دهند، برنامه و عمل امروزشان را هم آلوده کرده است. فراموش نکنیم در هر مقطعی از تاریخ جمهوری اسلامی، چه در دوران جنگ ارتجاعی با عراق، چه در دوران به اصطلاح سازندگی رفسنجانی و اصلاح طلبی خاتمی و روحانی، فیل اینها یاد هندوستان کرده و سیاست حمایت از یک جناح حکومتی را علیه جناح دیگر علم کرده اند. حال به ما بگویند با چه ملاکی و محکی باید آنها را سنجید و امر مهم وحدت چپ را حول چه سیاست و برنامه ای به پیش برد؟ آنها پا را از این هم فراتر گذاشته و با پیش کشیدن اشتباهات سایر نیروها و مایه گذاشتن از قربانیان توده ای و فدائی، یکسره آب پاکی بر سر خودشان می ریزند. ببینم چه می گویند :

«در این زمینه هیچ سازمان سیاسی، مترقی و انقلابی را نمی توان یافت که سالیان دراز مبارزه کرده باشد و تاریخ مبارزه اش عاری از کاستی ها و فراز و نشیب ها باشد. ما به این گفته عمیقاً اعتقاد داریم که تنها ”مردگان اند که اشتباه نمی کنند.“ حزب و سازمان ما در راه این مبارزه گروهی از بهترین و شایسته ترین فرزندان خود، قهرمانانی که ده ها سال از عمر خود را در زندان های رژیم شاه و ولایت فقیه گذرانده بودند، را فدا کرد و امروز با وجود همه این قربانی ها، فاجعه ها و آوارهای هولناکی که بر سر جنبش کارگری ایران فرود آمده است، همچنان استوار و پیگیر در راه رهایی کارگران و زحمتکشان از زنجیرهای بی عدالتی و ستم مبارزه می کند. چه سندی بالاتر از این در اثبات صداقت و پایداری حزب و سازمان ما «

اگر تعداد کشته ها و زندانی ها را معیار و سند صداقت اپوزیسیون رژیم بگیریم، باید در درجه اول مدال را به سازمان مجاهدین خلق بدهیم که بسیار از معیارهای یک سازمان دموکرات و انقلابی دور است. به علاوه اشتباه داریم تا اشتباه، در یوزگی به آستان هارترین بخشهای رژیم و لو دادن انقلابیان مخالف رژیم و سالها خاک به چشم توده ها پاشیدن با پراکندن بذر توهم اصلاح طلبی تا به امروز، اشتباه مردگان نیست بلکه این زندگان چسبیده به مردگانند که هنوز هم اشتباه می کنند. آنچه ماهیت یک سازمان سیاسی را تعیین می کند در درجه اول سیاست و برنامه آن و در درجه بعدی عملکرد و شعارهای آنست که نمود خود را در جهت گیری های طبقاتی آن و پایگاه اجتماعی اش نشان می دهد. عنصر ثابت در سیاست حزب توده در تمام سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد و دوران انقلاب خمینی و سازمان اکثریت در این ۴۲ سال در یک سیاست و برنامه همراهی با جناحهایی از سرمایه داری حاکم و برضد منافع تاریخی کارگران و زحمتکشان بوده است. به علاوه در عرصه بین المللی با تبعیت بی چون و چرا از دستورالعمل های حزب و دولت اتحاد جماهیر شوروی مدلی از روابط انترناسیونالیستی را ارائه میداد که به کلی با منافع ملی و مردمی ما و نیز با اهداف و منافع پرولتاریای بین المللی منافات داشت. حتی اگر بخواهیم با فرض محال، چشم بر روی این خیانتها ببندیم، این توده ای ها و مخلوقشان «حزب چپ» چه برنامه و سیاستی را برای رهایی کارگران و زحمتکشان ایران به جز نسخه های بدلی ۴۰ سال پیش یعنی «جبهه متحد ضد دیکتاتوری» پیشنهاد می کنند؟

مبارزه با دیکتاتوری، هم ستراتیژی هم تاکتیک

«ما جمعی از هواداران سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب چپ ایران (فدائیان خلق) و حزب توده ایران- داخل کشور، با آگاهی از تفاوت در اندیشه های تشکیلاتی با صدای رسا فریاد می زنیم: با اتحاد در عمل، پیش به سوی مبارزه با دیکتاتوری...»

اتحاد عمل علیه دیکتاتوری با همه نیروهای خواهان گذار ما را به ۴۵ سال عقب تر برمی گرداند و تمام گفتمان به اصطلاح انتقادی نویسندگان این بیانیه را نقش بر آب می سازد. برای این بقایای توده ای ها از هر سنخ و دسته ای که هستند، در بر روی همان پاشنه می چرخد و مرور این گذشته خفت بار فقط برای کپی کردن آن بوده است. به آخرین شعار و به اصطلاح رهنمون آنها توجه کنیم تا معنی عنوان بیانیه مشترکشان «نه به جمهوری اسلامی هم ستراتیژی هم تاکتیک» را بهتر بفهمیم:

«کارگران و هم میهنان مبارز و قهرمان ایران!

به اعتراضات و گسترش نافرمانی های مدنی، متحدانه، به هر شکل و با استفاده از همه امکانات و روش ها بپیوندید. یگانه راه پیروزی بر رژیم، ایجاد نافرمانی های مدنی گسترده و حضور پرشور و میلیونی شما در صحنه مبارزه با دیکتاتوری ولایی است.»

این هم دسته گلی است که سر آخر به آب داده اند. ایجاد نافرمانی های مدنی به عنوان اصلی ترین تاکتیک مبارزه با رژیمی تا دندان مسلح و هار. البته دم خروسی که نویسندگان نتوانسته اند درست پنهانش کنند، هدف نهائی آنهاست که عبارت از حذف دیکتاتوری ولایی است. کافی است ولایت فقیه از معادلات حذف شود تا این حضرات به بهشت موعودشان برسند.

ما در گذشته چندین بار به کارنامه فدائیان اکثریت و این مخلوق ناقص الخلقه «حزب چپ» پرداخته ایم، باز هم تکرار می کنیم که:

«اگر عناصری از این هواداران هنوز به کمونیسم اعتقاد دارند و از صداقت و واقع بینی برخوردارند، باید به این حکم دموکراتیک گردن نهند که پاسخگویی و قبول مسئولیت در خیانت و به انحراف کشاندن یک جریان انقلابی به سمت راست ترین و ارتجاعی ترین مواضع سیاسی - حمایت از خمینی و خط امام و هم آوازی در سرکوب نیروهای چپ و انقلابی در سالهای اول جمهوری اسلامی - پابوسی و چابلوسی رهبران فاسد و مستبد شوروی سابق در دوران تبعید در این کشور- مجیزگویی و دفاع از رهبران اعتدالی و به اصطلاح اصلاح طلب حکومتی با پیشینه های شرکت فعال در سرکوب و شکنجه و اعدام مخالفان خویش، بعد از سقوط «اردوگاه» و استشمام عطر لیبرالیسم در دوران اقامت در غرب تا به امروز، کمترین بهائی است که باید پرداخته شود. در این صورت، کشیدن خط قرمزی بر این گذشته و طرد مسببین و مسئولان آن روزی که هنوز هم در رأس این سازمان جدید، هستند، منطقی ترین اقدام برای شروعی دیگر و نقد پایه ای این گذشته است. چپ نوینی در حال تولد است که دیگر گذشته و فرقه بندی های آن را بر نمی تابد. باید به آن پرداخت. جنبش نوین کمونیستی ایران را نه با نوستالژی فدائی می توان ساخت نه با آویزان شدن به روش های کهنه و شکست خورده اردوگاه های کمونیستی جهان در چین و شوروی و نه با گردن نهادن به فرمول های رنگ باخته و شکست خورده سوسیال - دموکراسی غربی. بدون نقد کوبنده تئوری و پراتیک سوسیالیسم اردوگاهی و اشکال گوناگون آن در قرن ۲۰، و گرایشات رفرمیستی و آنارشیکستی که گریبان کمونیستهای ما را از راست و چپ گرفته، نمی توان برنامه و مشی آن را فراهم آورد. در اینجا به سؤال دیگری می رسیم. این به اصطلاح حزب چپ بر پایه کدام نقد از گذشته سیاسی و ایدئولوژیک خود و کدام برنامه و خط مشی، تشکیلات خود را «چپ» می نامد؟!»

تا قبل از انقلاب در ادبیات سیاسی ایران «چپ» اساساً به گرایش طرفداران سوسیالیسم و کمونیسم اطلاق می شد. بعدها در جمهوری اسلامی با قلب این عنوان، از آن برای نامیدن جناح های به اصطلاح تندرو اسلامی استفاده شد و یا در ادبیات سیاسی غرب «چپ» به طیف وسیعی از احزاب و گروه های کمونیست، سوسیالیست، سوسیال دموکرات و رادیکال اطلاق می شود. در نتیجه این صفت به خودی خود مرز بین نیروهای انقلابی که به طور قاطع از بورژوازی بریده و منافع کارگران و زحمتکشان را در راستای نفی سرمایه داری نمایندگی می کنند با انواع رفرمیستهای که بزک کردن سرمایه داری را با حفظ اساس آن موعظه می کنند، روشن نمی کند. «فدائینی که هنوز از شوک سقوط قبله گاهشان و ریزش آرمانهایشان خارج نشده اند، دچار آنچنان کمونیسم هراسی گشته اند که از بکاربردن کلمات انقلاب، مبارزه طبقاتی، پرولتاریا و طبقه کارگر، مارکسیسم و کمونیسم و ... دچار وحشت می شوند و خود را پشت کلماتی چون عدالت اجتماعی، طبقات مدرن، حقوق بشر، مبارزه بین سنت و تجدد و جنبش مدنی و ... پنهان می کنند.» آنچه به حزب جدید التأسيس مربوط می شود و آن را در لابلای منشور تصویب شده، «دیدگاه و ارزش ها، گذار به دموکراسی» و تناقضاتش می توان باز شناخت، علاوه بر مفاهیم کلی بالا عبارت «توسعه پایدار» است که بارها در این متن به عنوان هدف اقتصادی - اجتماعی آمده و از فرمولهای کشداری است که سعی دارد حقیقت راست روانه و رفرمیستی را در زورقی به اصطلاح چپ قالب کند.»

همان طور که قبلاً هم نوشته ایم: هیچ کس نمی تواند مدعی شود که مبارزه دموکراتیک مردم ایران در صد ساله اخیر یعنی از جنبش مشروطیت به بعد برای دموکراسی سیاسی و آزادی های اساسی از مبارزه اجتماعی برای خلاصی از ستم استثمار و ستم ملی و رهایی از سلطه بیگانگان و کسب استقلال سیاسی و اقتصادی جدا بوده است. «چپ»هایی که امروز فقط دیکتاتوری ولایت فقیه را هدف می گیرند و از بحث راجع به مضمون اقتصادی - اجتماعی بدیل جمهوری اسلامی طفره می روند و جبهه متحد خود را تا بخشهایی از رژیم فعلی و اپوزیسیون بورژوائی گسترش می دهند و با جمهوری خواهان لیبرال، منشور و پلاتفرم وحدت امضا می کنند و با شعار شرمگینانه «عدالت اجتماعی» به صورت کلی و مبهم از طرح مشخص مطالبات اقتصادی و اجتماعی اساسی کارگران و زحمتکشان، دهقانان و میلیونها تولید کننده خرد طفره می روند و نمی خواهند به بهانه وحدت و «اشتراکات» با نیروهایی که سالهاست مارکسیسم و سوسیالیسم و کمونیسم و انقلاب و قیام را رها کرده اند، مضمون جمهوری پارلمانی خود را باز کرده و به طور روشن بگویند چگونه می خواهند دموکراسی سیاسی و آزادیهای مورد نظرشان را بدون تکیه به کارگران و زحمتکشان در جامعه ای که بیش از هر زمانی شکاف طبقاتی در آن بازر و عمیق تر گشته، پیاده نمایند؟! در حقیقت این درس مهم تاریخ را در جامعه ای که زیر ستم سرمایه داری قرار دارد، نادیده می گیرند که همواره مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری با مبارزه علیه ستم طبقاتی و استثمار از سوئی و مبارزه علیه استثمار و استعمار نوین و ستم امپریالیستی از سوی دیگر، همراه و عجین بوده است. البته این امر که ممکن است در این یا آن مقطع این یا آن وجه از مبارزه عمده گردد، در این امر تغییری نمی دهد که از زاویه منافع اساسی طبقه کارگر و رهایی جامعه از ستم سرمایه، مبارزه طبقاتی هیچگاه تعطیل نمی شود. چپ انقلابی که این امر در صدر برنامه سیاسی اش قرار دارد، فراموش نمی کند که مبارزه برای آزادی و دموکراسی و استقلال در پیوندی ارگانیک با مبارزه طبقاتی قرار دارد و حفظ استقلال نظری، سیاسی و تشکیلاتی این چپ در هر ائتلاف و وحدتی با سایر نیروها ضامن حفظ این منافع و وفاداری به آرمان رهایی از هرگونه ستم طبقاتی است. از نقطه نظر منافع عمومی جنبش دموکراتیک، ضد امپریالیستی، ضد حکومت دینی و مبارزه برای جدائی دین و مذهب از دولت و حتی جنبش اصلاح طلبی، تنها شرکت آزاد و مستقل هر نیروی اجتماعی با ارائه طرح ها و برنامه خویش است که می تواند بیشترین نیروهای مردمی را به عرصه مبارزه مشترک بکشد.

امروز در ایران، قدرت دست بالای سرمایه داری بوروکراتیک - نظامی و سرمایه داری رانت خوار و تجاری، نه تنها کارگران و زحمتکشان شهری و روستائی را در مقابل خود قرار داده، بلکه بخشهایی وسیعی از اقشار متوسط و مرفه جامعه را نیز در اپوزیسیون خود قرار داده است. اگر چه همه این نیروهای اجتماعی از نبود آزادیها و دموکراسی در رنج اند و در نفی جمهوری اسلامی می توانند منافع مشترکی داشته باشند، اما لزوماً راه حل یکسانی برای جایگزینی آن جستجو نمی کنند. بین خواسته های فرهنگی- سیاسی و اصلاحات اقتصادی اقشار مرفه اجتماعی و بخشهایی از بورژوازی لیبرال که چشم امید به سرمایه های نئولیبرال جهانی و نسخه های آماده بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سایر نهادهای آن دارند، با خواسته های عمیق توده هایی که رهائی از فقر و بیکاری و بی مسکنی و استثمار و ستم فرهنگی و جنسی و ملی را جستجو می کنند، تفاوتهای اساسی وجود دارد. حتی آنجا که از مقولات عام و مشترکی چون آزادی و دموکراسی صحبت می شود، مسلماً درک یکسانی از این مفاهیم وجود ندارد. این مؤلفه های سیاسی که خود محصول مبارزه طبقاتی در همه ابعادش هستند، مدام در حال تغییر و تحول اند و گستره آن به توازن قوای نیروهای بستگی دارد که در عرصه نبردهای سیاسی و اجتماعی قرار دارند.

پس می بینیم که حتی در این عرصه مشترک هم که این هواداران خواهان جبهه مشترک، می خواهند همه را در یک کاسه کرده و در حداقلی از حداقل ها محصور نمایند، همه چیز بر روی کاغذ تمام نمی شود. قراردادهایی که امروز «چپ»ها با لیبرالها بر سر جمهوری پارلمانی و چند و چون آن امضا می کنند و بحث و گفتگو بر سر اشکال و شیوه های مختلف مبارزه و اعمال حقوق فردی و جمعی مربوط به آزادی ها و دموکراسی سیاسی را به «بعد از مرگ شاه» موکول می کنند. در حقیقت، منع مردم از ابتکار عمل و ابراز تجربه های جدیدی است که به عمل مستقیم و شرکت مستقیم و هر چه بیشتر آنان در سیاست مربوط می شود. دموکراسی توده ای و از پائین- اشکالی از نمایندگی های قابل عزل و قابل کنترل توسط ارگانهای توده ای - دموکراسی شورائی و تلفیق هایی از اینها، شعارهایی روی کاغذ نیستند. بسیاری از آنها در دوران های انقلابی و بحرانهای سیاسی و برآمدهای توده ای، به صورت خودجوش و یا سازماندهی شده، به محک تجربه درآمده اند. از آنجا که اشکال بورژوائی دموکراسی کنونی، هر چه بیشتر و بیشتر محدودیتهای خودش را در دسترسی مردم به قدرت سیاسی و حتی به آزادیهای فردی و اجتماعی به نمایش گذاشته است، این قدمی به پیش نیست که ما از قبل، خود و مردمان را از تجربه های جدید منع کرده و فقط آن اشکالی را در دستور قرار دهیم که تا به حال محدودیتهای خود را در دموکراسی های بورژوائی و کارآمدی خودش را برای حفظ توازن این سیستم و منافع طبقات حاکم نشان داده است. خلاصه کلام اینکه نقد این هواداران حزب توده و حزب چپ از گذشته خود و بدیل آنها برای آینده به هیچ وجه اعتمادی برای مبارزه مشترک ایجاد نمی کند!

شهریور [سنبله] ۱۴۰۰